



بررسی تطبیقی مفهوم آزادی در اندیشه مولانا و مکتب او مانیسم

محمد بهنامفر*^۱، حسن روشن^۲

۱- عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند

پذیرش: 1397/3/14 دریافت: 1397/12/14

چکیده

هدف مقاله حاضر بررسی تطبیقی مفهوم «آزادی» از دیدگاه مولانا و مکتب او مانیسم است. هم مولوی و هم نظریه پردازان مکتب او مانیسم به آزادی نگاهی ویژه دارند؛ ولی با توجه به خاستگاه متفاوت فکری و اجتماعی، تعریف آنان از آزادی و راه رسیدن به آن متفاوت است؛ هر چند که گاهی نقاط مشترکی هم دارند.

بنابر تحقیق حاضر که به شیوه توصیفی - تحقیقی و تحلیل محتوا انجام شده است، مولوی از منظر دینی و نگاه عرفانی به آزادی می‌نگرد و بهترین نوع آزادی را بندگی خداوند و حریت و رها شدن از تعلقات زندان‌های درونی می‌داند؛ البته به ابعاد اجتماعی آن نیز توجه می‌کند. از نگاه عرفا و از جمله مولانا، تا انسان به آزادی درونی نرسد، به آزادی بیرونی هم دست نخواهد یافت. او مانیست‌ها با نگاه انسان‌مدارانه خود معتقدند آزادی انسان در طبیعت و توسط خود او به دست می‌آید، نه از طریق قدرتی مافوق یا ماورائی. آنان به آزادی بی‌قدیوش‌رط انسان در حوزه‌های فکری، سیاسی، شخصی و بیان اعتقاد دارند و هیچ مانعی برای آن قبول ندارند.

واژه‌های کلیدی: مولانا، او مانیسم، انسان، آزادی، عرفان.

1. مقدمه

تعریف انسان‌ها از «آزادی» به شرایط فرهنگی، اجتماعی، دینی و اقتصادی آنان و شناختشان از جایگاه خویش در نظام هستی وابسته است. آزادی مهم‌ترین جوهر در ذات انسان‌ها و مفهومی است گسترده با مصدقه‌های گوناگون. تلقی انسان‌ها از آزادی متفاوت است: عده‌ای آزادی را خطرناک می‌دانند و عده‌ای دیگر به مثابه نیازی اساسی بدان می‌نگرند. جایگاه استقرار انسان در نهاد دین، قدرت و سیاست بر تعریف او از آزادی مؤثر است.

گاهی مراد از آزادی مفهومی فکری - فلسفی، گاهی اخلاقی و گاهی سیاسی - اجتماعی است. قرائت دوران کلاسیک بیشتر معطوف به جنبه‌های درونی و اخلاقی آزادی بوده؛ اما در جهان معاصر قرائت سیاسی، مدنی و فردی آن بیشتر در نظر است. انسان یعنی آزادی. او تلاش می‌کند به اراده آزاد خداگونه برسد و بر جبرها غلبه کند. انسان را جبرهای فراوانی احاطه کرده‌اند. او تا زمانی که ساخته‌شده دست طبیعت بود، حیوان بود؛ ولی اکنون تغیردهنده و سازنده طبیعت است. بین عقل، آگاهی و آزادی و همچنین آزادی و اراده ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد. حضور یا نبود دین و خداوند در مکاتب باعث تعاریف متفاوتی از آزادی شده است. در تفکر عرفایی و دین‌مداران، آزادی ابتدا آزادی از هوای نفس است که در سیر تکاملی خویش به بندگی معبد، اوج آزادی، می‌رسد؛ اما در تفکر مکاتب انسان‌محور - که از فردگرایی، اعتماد به عقل فردی و جدایی دین از حوزه اجتماع و سیاست یا نبود دین و خداوند در سرنوشت بشر سخن می‌گویند - آزادی ابعاد متفاوتی دارد.



متفکران غربی آزادی را به گونه‌های متفاوت تعریف کرده‌اند که به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: هابز^۱ می‌گوید: «آزادی در حقیقت نبود مانع است» (موریس، ۱۳۷۹: ۱۴). جان لاس^۲ با تکیه بر فردگرایی می‌نویسد: «آزادی یعنی اینمی از اجبار و تجاوز دیگران» (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۵۳۳). ولتر^۳ می‌گوید: «آزادی عبارت است از وابسته نبودن به هیچ چیز مگر قانون» (همان‌جا). کرنستون^۴ نیز می‌گوید: آزادی «استقلال از هرچیزی سوای قانون اخلاق» است (همان‌جا). آیازایا برلین^۵ می‌نویسد: «آزادی عبارت از فقدان موانع در راه تحقق آرزوهای انسان است» (۱۳۸۳: ۱۲). او آزادی را میدانی برای انتخاب انسان می‌داند. کانت^۶ می‌گوید: «آزادی آن است که آنچه را برای سعادتمان ضروری است، انتخاب کنیم» (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۵۳۲).

روس^۷ عقیده دارد: «بشر آزاد به دنیا آمده است و باید آزاد زیست کند. بی‌گمان، زندگی در اجتماع آزادی فردی را محدود می‌کند؛ ولی این محدودیت تا جایی مشروع است که مستند به رضای خود باشد» (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۶۰). او می‌گوید: «آزادی اطاعت از قانونی است که افراد برای خود تجویز کرده‌اند» (حسنی، ۱۳۹۲: ۱۳۳).

آزادی در مکتبی اهمیت دارد که در آن انسان دارای منزلت باشد. به اعتقاد استوارت میل،^۸ «زمانی می‌توان گفت فرد به آزادی رسیده و از قید و اجبار رهایی یافته است که مطابق میل و تشخیص خود بتواند فکر کند و عمل نماید و فرصت شکوفاسازی خود را داشته باشد» (میل، ۱۳۶۳: ۷۸). اریک فروم^۹ می‌گوید: «آزادی یعنی اینکه هیچ قدرتی بالاتر از نفس منفرد انسان نباشد. آدمی مرکز و غایت حیات خویشتن است. آزادی تسلیم نشدن دربرابر قدرت‌های بالاتر است» (فروم، ۱۳۹۵: ۲۶).

چنان‌که می‌بینیم، در نگاه اندیشمندان غرب بیشتر بر مفهوم سیاسی، اجتماعی و فردی آزادی تأکید شده است. چیزی بالاتر از انسان نیست و هیچ‌چیز نباید او را در حوزهٔ فکر و عمل محدود کند.

در نگاه عرفا و متصوفه، آزادی با «حریت» هم معناست. آزادی رهایی از هوای نفس و امری درونی است. البته در اقوال بسیاری از متصوفه که نگاه اجتماعی داشته‌اند، از آزادی به مثابهٔ امری اجتماعی نیز یاد شده است. از نظر عرفا، گاهی انسان دارای چنان قدرتی است که زندان‌های معمول، نظیر جسم و تن که دربرابر روح انسان قرار دارند نمی‌توانند اراده او را به‌بند کشنند؛ چراکه سالک حقیقی با سیر در آفاق و انفس از همهٔ بندها رهایی می‌یابد. دارا بودن چنین همت والایی همان آزادی است. درحقیقت آنان تصوف را وسیله‌ای برای رسیدن انسان به مقصد و رها شدن او می‌دانند. در تذكرة الاولیاء از قول ابوالحسن نوری آمده است: «تصوف آزادی است و جوانمردی و ترک تکلف و سخاوت» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۲: ۴۲۵). تعریف عرفا بیشتر به جنبه‌های درونی آزادی برمی‌گردد. آنان گاهی آنقدر درگیر بعد درونی آزادی‌اند که از جنبهٔ بیرونی و اجتماعی آن غافل مانده‌اند. در آثاری نظیر رسالهٔ قشیریه و انسان کامل از آزادی و حریت سخن به میان آمده است و آن را نوعی تسلیم دربرابر خداوند و شکستن بت‌های درونی تعبیر کرده‌اند. به قول احمد خضرویه، «تمامت بندگی در آزادی است و در تحقیق بندگی آزادی تمام می‌شود» (همان، ۳۲۷).

۱-۱. بیان مسئله



از نمونه‌های تعاریف متفکران غرب و اندیشمندان اسلامی به تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دست می‌یابیم. مسئله این است که تلقی آنان از آزادی چیست؟ از چه منظری بدان می‌نگرند و آن را طبقه‌بندی می‌کنند؟

آزادی را از دیدگاه‌های متفاوتی به «آزادی فلسفی»، «اخلاقی»، «سیاسی» و «ملدنی» طبقه‌بندی می‌کنند. در نگاهی کلی، آزادی را به دو نوع «دروني» و «بیرونی» تقسیم کرده‌اند. آزادی بیرونی آزادی از سلطه دیگران است و آزادی درونی آزادی از بند خویشن. آیازایا برلین می‌گوید: «آنچه در انسان اهمیت دارد و انسانیت انسان در گرو آن است قدرت انتخاب و گزینشگری اوست» (مشکات و فاضلی، ۱۳۹۳: ۱۰۵). او آزادی را به دو نوع مثبت و منفی تقسیم می‌کند: «آزادی منفی به معنای تحمیل نشدن مانع و محدودیت از ناحیه دیگران است. آزادی مثبت به معنای توان تعقیب و رسیدن به هدف و از سوی دیگر به معنای استقلال یا خودفرمانی در مقام وابستگی دیگران است» (همان، ۱۰۶).

در اخلاق، آزادی منفی عبارت است از: «رهایی از تعهدات و از قیدوبندهای زندگی روزمره» (روزنیان، ۱۳۷۹: ۱۵۷). آزادی مثبت «خواست پسندیده از جانب انسان است. آزادی یعنی اینکه انسان در خدمت خیر باشد و پیوسته آن را بپوراند. درجه خدمتش دامنه آزادی‌اش را تعیین می‌کند؛ زیرا کسی که کار نیک انجام نمی‌دهد، آزاد نیست» (همان، ۱۵۶). اریک فروم نیز به همین تعریف از آزادی اعتقاد دارد و آزادی انسان را آزاد بودن و در عین حال تنها نبودن، مستقل بودن و دچار تردید نشدن می‌داند: «هیچ قدرتی بالاتر از این نفس یکتا و منفرد نیست و آدمی مرکز و غایت حیات

خویشن است و رشد و تحقق فردیت انسان هدفی است که هرگز نمی‌تواند تابع هدف‌هایی که دارای حیثیت بیشتر قلمداد می‌گردد واقع شود» (فروم، ۱۳۹۵: ۲۶۹).

در آرای عرف، آزادی درونی و بیرونی، و مثبت و منفی با واژه‌های دیگر بیان شده است. در کل نگاه عرف، از جمله مولانا، بیشتر متوجه آزادی درونی است. مولانا عارفی است که دیدگاه الهی و البته انسان‌مدارانه دارد. البته تعریف او از انسان‌مداری با سایر مکاتب متفاوت است. او مانیست‌ها نیز اندیشه‌های اجتماعی و انسان‌مدارانه دارند. این دو جریان فکری، هر دو، برای انسان و آزادی انسان جایگاهی ویژه قائل‌اند. هرچند تعریف آن‌ها از آزادی و حوزه و حدود آن متفاوت است، گاهی اشتراکاتی دارند. تطبیق و تحلیل این دو نگاه به مقوله آزادی و ریشه‌ها و دلایل آن مهم‌ترین دغدغهٔ پژوهش حاضر است.

2-1. پرسش‌های تحقیق

پرسش‌های مقاله حاضر به این شرح است:

1. نگرش مولانا و مكتب او مانیسم به مفهوم آزادی چگونه است؟
2. شباهت‌ها و تفاوت‌های اندیشه مولانا و مكتب او مانیسم درباره مفهوم آزادی چیست؟
3. ریشه‌ها و علل شباهت‌ها و تفاوت‌ها چیست؟



۳-۱ پیشینه تحقیق

تاکنون درباره مفهوم آزادی در مکتب اومانیسم و تطبیق آن با نگرش مولانا به‌طور مستقل تحقیق نشده؛ اما درباره آزادی مقالات و کتاب‌های متعددی نوشته شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

آیزایا برلین (۱۳۸۳) در چهار مقاله درباره آزادی درباب آزادی و انواع آن سخن گفته است. جان استوارت میل (۱۳۶۳) در کتاب رساله‌ای درباره آزادی درخصوص آزادی و انواع و حدود آن بحث کرده است. موریس کرنستون (۱۳۷۰) اثری با عنوان تحلیل نوین آزادی نوشته و در آن تعاریف متعددی را از اندیشمندان درباره آزادی ذکر کرده است. اریک فروم (۱۳۹۵) در گریز از آزادی مباحث فراوانی درباب آزادی مطرح کرده است. تونی دیویس (۱۳۹۳) در اومانیسم مباحثی درخصوص آزادی در مکتب اومانیسم بیان کرده است. مریم صانع پور (۱۳۸۹) در تقدیم بر مبانی معرفت‌شناسی اومانیستی مقوله‌ای درباره آزادی و اختیار در مکتب اومانیسم دارد. زهره وفایی‌فرد و میرجلال الدین کزاری (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «مفهوم آزادی در اندیشه حافظ و مولوی و تفکر اگزیستانسیالیسم» به بررسی اندیشه حافظ و مولوی در موضوع مورد بحث پرداخته‌اند. زهراء رسولی و محمد‌کاظم علمی (۱۳۸۸) در مقاله «بررسی تطبیقی اختیار انسان در فلسفه اسپینوزا و مطهری» به مقوله آزادی انسان توجه داشته‌اند. رضا روحانی (۱۳۸۴) در مقاله «مولوی و آزادی» مفهوم آزادی و موانع و راه‌های رسیدن به آن را در متنوی بررسی کرده است. هما حجتی (۱۳۷۸) در مقاله «حریت در متنوی» درباره آزادی از نظر مولوی سخن گفته و نتیجه گرفته است که فقط خدا انسان را به

آزادی می‌رساند. اسحاق طغیانی (۱۳۸۸) در مقاله «آزادی در شعر فارسی» به بررسی سیر آزادی در شعر فارسی پرداخته است. سلیم رحیم‌نژاد (۱۳۶۴) در حادود آزادی انسان از دیدگاه مولوی، از نگاه مولانا به بررسی مقوله آزادی پرداخته است. با این‌همه، اثر کامل و مستقلی در زمینه تطبیق آرای مولانا و اومنیست‌ها درباب آزادی نوشته نشده است.

4-1. روش تحقیق

روش تحقیق در پژوهش حاضر توصیفی - تحقیقی و مبتنی بر تحلیل محتواست. ابتدا آزادی و موانع آن را از دیدگاه مولانا بررسی و مثال‌هایی را از منسوی بیان کرده‌ایم؛ سپس از منظر مکتب اومنیسم به مقوله آزادی پرداخته و در پایان دیدگاه مولانا و مکتب اومنیسم درباره آزادی را مقایسه کرده‌ایم.

2. بحث

2-1. آزادی در نگرش مولانا

رویکرد مولانا به آزادی انسان از دیدگاه توحیدی و از منظر آموزه‌های عرفانی او بررسی می‌شود. مولانا اعتقاد دارد انسان آزاد با برخورداری از نعمت آزادی دارای مسئولیت می‌شود و اگر اختیار نداشت، مسئولیتی نداشت. او حتی در پذیرش کفر و ایمان آزاد است. از نظر مولانا، انسان باید ابتدا از درون به آزادی برسد و سپس آزادی را در بیرون به دیگران اعمال کند. کسی که خود را رها نکند، چگونه دیگران را به آزادی برساند؟



مولانا اعتقاد دارد انسان بندهای فراوانی را بر دست و پای خویش بسته است. او شان انسان را بالاتر از آن می‌داند که در حضیض گرفتار بماند. در رساله قشیریه آمده است: «آزادی آن بود که مرد از بندگی همه آفریده‌ها بیرون آید و هرچه دون خدای است - عزوجل - آن را در دل وی راه نبود» (قشیری، ۱۳۷۶: ۳۴۲). آدمی بسیار تلاش می‌کند تا از استیلای قدرت‌های بیرونی که زاییده مراجع گوناگون‌اند، رهایی یابد و آزادی را در رهایی از جنبه‌های منفی آن‌ها می‌داند. البته جنبه مثبت این استیلا باعث نظم و قانون است و شکستن آن موجب هرج و مرج. وقتی قدرت‌های بیرونی جنبه‌های مثبت آدمی را محدود می‌کنند، فرد تلاش می‌کند از سلطه منفی آن‌ها برهد؛ اما قدرت‌هایی درونی، نظیر نفس، هیجان خشم، شهرت و غرور، هم هستند که آدمی همواره اسیر آن‌هاست و هرگاه آن‌ها را به سلطه نیروهای مثبت درونی، نظیر عقل، وجودان و ایمان، درآورد به آزادی مثبت رسیده است. پس می‌بینیم که آزادی خود نوعی سلطه‌پذیری است؛ اما پذیرش سلطه اموری که با سعادت فرد و جامعه مرتبط است:

ای شهان، گُشتیم ما خصم درون

ماند خصمي زان بتر در اندرون

گُشتن اين کار عقل و هوش نیست

شیر باطن سخره خرگوش نیست

(مولوی، ۱۳۹۳: دفتر ۱، ب ۱۳۷۴ - ۱۳۷۳)

سهول شیری دان که صفحه بشکند

شیر آن است آن که خود را بشکند

(همان، ب ۱۳۸۹)

مولانا آزادی درون را بسیار سخت‌تر از آزادی بیرون می‌داند. آزادی درون زمانی رخ می‌دهد که انسان جز حق بندۀ کسی دیگر نباشد. از همین منظر، عرفاً بندگی را کمال آزادی می‌دانند. جنید بغدادی گفته است: «به حقیقت آزادی نرسی تا که از عبودیت بر تو هیچ باقی مانده بود» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۲: ۳۹۶). در باور عرفا، هر که بنده‌تر باشد، آزادتر است و از نعمت آزادگی بیشتر بهره یافته است. مولانا زندگی بدون آزادی و آزادگی را حیله‌گری می‌داند.

۲ - ۱ - ۱. بندگی و آزادی

در باور مولوی، آزادگی و بندگی ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند؛ اما کسانی که گرفتار قیادوبند دنیا هستند، لذت بندگی و آزادی توأم‌ان را درک نمی‌کنند:

پادشاهان جهان از بدرگی
بو نبردند از شراب بندگی

ملک را برهم ورنه ادhemوار، سرگردان و دنگ

زدنی بی‌درنگ

(مولوی، 1393: دفتر 4، ب 667 - 668)

بندگان را حسرت آزادگان شد بندگی

چون تو داد زندگی

(همان، دفتر 5، ب 3354)

انسان به امیری نمی‌رسد، مگر اینکه گرفتار بند عشق باشد:



هر که جویای امیری شد یقین پیش از آن او در اسیری شد رهین
(همان، ب 4441)

کسی که حیلت را رها نکند و آزاد نباشد، همواره گرفتار برده‌گی هاست. عاشق واقعی در مقام قرب آزادی را نمی‌خواهد و جز بندگی به چیزی راضی نیست:

بنده آزادی طمع دارد ز جد
عاشق آزادی
نخواهد تا ابد

(همان، ب 2729)

که مرا از بندگی آزادی است
بی تو بر من محنت بیدادی است

(همان، ب 1077)

هرگاه بندگی و فراموشی خویش به کمال برسد، انسان به آزادی حقیقی رسیده است:
بنده گشتی
چون فراموش خودی یادت کنند
آن‌گه آزادت کنند

(همان، دفتر 3، ب 3076)

مولانا زندان‌های زیادی را برمی‌شمارد که آزادی ما را از بین برده‌اند. آسیب آن‌ها را برای ما بیان و راه بروز رفت از آن‌ها را به ما گوشزد می‌کند.

۲ - ۱ - ۱ - ۱. زندان دنیا و مادیات

از بندهای بزرگی که مانع رسیدن انسان به آزادی است، گرفتاری در مادیات دنیوی است:

بند بگسل، باش آزاد، ای پسر
چند باشی بند سیم و بند زر؟
گر بریزی بحر را در کوزه‌ای
چند گنجد قسمت یک روزه‌ای؟
کوزه چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پُردر نشد

(همان، دفتر 1، ب 19 - 21)

بدون شک مولانا دربی رهبانیت و ترک منفعانه دنیا نیست. او توصیه می‌کند
گرفتار مادیات نشویم و راه آن را را قناعت می‌داند و ثروت را، اگر اسباب گرانباری
نشود، مردود نمی‌داند:

نه قماش و نقده و میزان و زن	چیست دنیا؟ از خدا غافل بُدن
نعم مال صالح خواندش رسول	مال را از بهر دین باشی حمول
آب اندر زیر کشتی پشتی است	آب در کشتی هلاک کشتی است

(همان، ب 983 - 985)

مولانا اعتقاد دارد این دنیا ملکی نوبتی است:

هین، به ملک نوبتی شادی مکن
ای تو بسته نوبت، آزادی مکن

و راه رهایی از زندان دنیا را ترک شرب این دنیا می‌داند:

ترک این شرب ار بگویی یک دو روز
در کنی اندر شراب خلد پوز
(همان، ب 1372)



مرگ و فنا راهی دیگر برای رهایی از زندان دنیا از نظر مولاناست. او دنیا را قفسی می‌داند و ما را مرغانی گرفتار قفس که باع آزادی را از میان میله‌ها می‌بینیم، ولی برای رهایی تلاشی نمی‌کنیم:

جوق مرغان از برون گرد قفس

خوش همی خوانند ز آزادی قصص

مرغ را اندر قفس زان سبزهزار
نه خورش

ماندهست و نه صبر و قرار

سر ز هر سوراخ بیرون می‌کند

تا بود کاین بند از پا برکند

(همان، دفتر ۳، ب ۳۹۵۳ - ۳۹۵۵)

مرغان بیرون قفس کسانی‌اند که لذت رهایی را چشیده و برای ما از آزادی می‌گویند تا قفس را بشکینیم.

2 - 1 - 1 - 2. زندان جسم و تن

از دیگر زندان‌ها تن آدمی است. آدمی چنان اسیر تن و مشغول پروردن آن است که از مسیر حقیقی خود وامی‌ماند:

کنده تن را ز پای جان بکن
تا کند

جولان به گردت انجمن

(همان، دفتر ۲، ب ۱۹۴۸)

جسم مانع تعالی روح و جان می‌شود و مانع آزادی است:

پند من بشنو که تن بند قوی است
کنه بیرون

کن گرت میل نوی است

(همان، ب ۱۲۷۰)

باید دیوار جسم را کوتاه کرد تا به مقام قرب رسید:

تا که این دیوار عالی گردن است
مانع این سر

فروآوردن است

سجده نتوان کرد بر آب حیات
تا نیابم زین

تن خاکی نجات

(همان، ب ۱۲۱۱ - ۱۲۱۰)

لازمه رها شدن از بند برداشتن آن از مسیر است. در داستان «طوطی و بازرگان» نیز قفس نماد تن است که تا طوطی روح آن را ترک نکرد، به آزادی نرسید. لازمه آزادی انتخاب مرگ اختیاری است.

طوطی در این داستان نمودار جان علوی و پاک و مجرد است و قفس مثالی است از تن و یا قالب کثیف فرودین. راه نجات و طریق رهایی آن آزادگی و حریت از قیود و بندهای ساختگی عادت و تلقین و، به عبارت تمام‌تر، ترک تعلق و آویزش مادی است (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۲۶۷).

۲ - ۱ - ۱ - ۳. زندان نفس و شهوت

هوای نفس از زندان‌های دیگری است که مانع رهایی روح انسان می‌شود. به عقیده مولانا، کسی که بر شهوت خود امیری نکند، در حقیقت بندی نفس است:



شاه خود این صالح است آزاد اوست

نى اسیر حرص و فرج است و گلوست

مر اسیران را لقب کردند شاه

عکس چون کافور نام آن سیاه

بر اسیر شهوت و حرص و امل

برنوشته میر یا صدر اجل

(مولوی، ۱۳۹۳: دفتر ۴، ب ۳۱۲۵ – ۳۱۲۶)

خواجه بود

زان که لقمان گرچه بندهزاده بود

و از هوا آزاده بود

(همان، دفتر ۲ ب ۱۴۹۹)

از غم بی‌آلتنی

نفس اژدرهاست، او کی مرده است؟

افسرده است

(همان، دفتر ۳ ب ۲۵۴۸)

مولانا راه رهایی از زندان نفس را پناه بردن به خدا و دعا کردن و عنايت الهی می‌داند.

۲ - ۱ - ۱ - ۴. زندان حرص و طمع

حرص از دیگر بندهایی است که بر دست و پای آدمی محکم پیچیده است و آبرو را

می‌برد. راه رهایی از آن توبه است و لطف خداوند:

گرچه شرمین بود شرمش حرص برد

حرص اژدرهاست نه چیزیست خرد

(همان، دفتر ۵، ب ۱۲۰)

بارها در دام حرص افتاده‌ای

خلق خود را در بریدن دیده‌ای

(همان، دفتر ۳، ب ۲۸۷۰)

۱ - ۱ - ۱ - ۵. زندان شهرت طلبی

از دیگر زندان‌هایی که روح آدمی را گرفتار کرده، شهرت طلبی است که مانع پویایی و سیر آزادانه روح است:

که اشتهرار خلق بند محکم است
در

ره این از بند آهن کی کم است؟

(همان، دفتر ۱، ب ۱۵۴۶)

در داستان «طوطی و بازرگان» نیز علت گرفتاری طوطی آواز و همنشینی‌اش با خاص و عام است. او زمانی رها می‌شود که حظ حضور و آوازه طلبی را در خود

می‌میراند:

گفت طوطی کو به فعلم پند داد
که

رها کن لطف و آواز و وداد

زانکه آوازت تو را در بند کرد

خوبیشتن مرده پی این پند کرد

یعنی ای مطرب شده با عام و خاص

مرده شو چون من که تا یابی خلاص



(همان، ب ۱۸۳۰ - ۱۸۳۲)

6. زندان جهل

مولانا جهل را از زندان‌های بزرگ می‌داند؛ به‌ویژه وقتی که جهل با قدرت در یک جا گرد می‌آید، بسیار خطرناک می‌شود:
گر به جهل آییم آن زندان توست
ور به علم آییم آن ایوان توست

(همان، ب ۱۵۱۰)

چون سلاح و جهل جمع آید به هم

گشت فرعونی جهان‌سوز از ستم

(همان، دفتر ۶، ب ۴۷۲۳)

7. زندان تقلید و نقاب رنگ‌ها

تقلید بندی است که اگر بر جان آدمی بپیچد، روشنایی را از عقل می‌گیرد و او را به تباہی می‌کشاند:

رو به آب

زانکه بر دل نقش تقلید است بند

چشم بندش را برند

(همان، دفتر ۲، ب ۴۸۳)

مرغ

گرچه عقلت سوی بالا می‌پرد

تقلیدت به پستی می‌چرد

علم تقليدي و بال جان ماست

عاريهست و ما نشسته کان ماست

(همان، دفتر ۲، ۲۳۲۶ - ۲۳۲۷)

مر مرا تقليدشان بر باد داد

که دو صد لعنت بر آن تقليد باد

(همان، ب ۵۶۳)

از زندان‌هایی که بسیاری گرفتار آناند، حجاب‌های اجتماعی است؛ اینکه انسان‌ها می‌خواهند مثل دیگران باشند و خود را به رنگ دیگران درآورند و در این مسیر از هویت خویش دور می‌شوند. در داستان شغالی که در خُم رنگ فرورفته بود و می‌خواست خود را طاووس بنمایاند، مولانا این مسئله را نقد می‌کند.

۲-۱-۲. انبیا و آزادی

مولانا برای رها شدن از تعلقات و رسیدن به مقام آزادی، انسان را به جهد و کسب معارف الهی توصیه می‌کند و انتخاب یک پیر را ضروری می‌داند. او فلسفه بعثت پیامبران را نیز همین می‌داند؛ چنان‌که در قرآن کریم آمده است: «يَضْعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» (اعراف / ۱۵۷)، وظيفة پیامبران برداشتن زنجیرها از گردن انسان‌ها و رساندن آنان به آزادی است. به عقیده مولانا، پیامبران آمده‌اند تا انسان‌ها را به آزادی و آزادگی برسانند و از بتپرستی و فردپرستی در هر شکلی نهی کنند:

کیست مولا آن که آزادت کند
بند رقیت ز

پایت واکند



چون به آزادی نبوت‌هادی است

مؤمنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان، شادی کنید

همچو سرو و سوسن آزادی کنید

(همان، دفتر 6، 4540 – 4542)

۲ - ۱ - ۳. آزادی در شیوه عبادت

از دیگر گونه‌های آزادی در اندیشه مولانا آزادی در شیوه پرستش است. مولانا می‌گوید هرکس باید با توجه به ظرفیت و معرفت خود، به دور از عرف‌های کلیشه‌ای، با خدا سخن بگوید و آزادانه او را بپرستد. به‌تعییر کانت، دین داری تنها با آزادی معنا و مبنای باید (садاژ اندرون، 1382: 109).

در داستان «موسی و شبان»، آنجا که چوپان فارغ از آداب مرسوم با خدا سخن می‌گوید، مولانا بر همین نکته تأکید دارد. هسته مرکزی حکایت چندصدایی دینی است. وقتی موسی چوپان را ملامت می‌کند، خداوند موسی را مؤاخذه کرده، عبادت چوپان را از درون و حال می‌داند؛ انگار موسی هنوز گرفتار قال است و چوپان یک گام از او جلوتر است. مولانا عبادت چوپان را عبادتی عاشقانه بیان و توصیه می‌کند:

هیچ آدابی و ترتیبی مجو هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو

(مولوی، 1393: 1784) دفتر 2، ب

۲ - ۱ - ۴. آزادی بیان و اندیشه

آزادی بیان و اندیشه همواره آرزوی اندیشمندان بوده است. ایشان به دلیل کم فهمی عوام و حقیقت‌ستیزان همواره دچار مصائب فراوان شده‌اند. خودسانسوری و نبود آزادی بیان و اندیشه مولانا را می‌رنجانده است. البته خودسانسوری در منیری دلایل متفاوتی دارد؛ از جمله خستگی روحی و جسمی خود مولانا و به درازا کشیده شدن مطلب، همراه نبودن مخاطب و فهیم نبودن مستمع. گاهی اوقات نیز دلیل آزادانه بیان نکردن وجود نامحرمانی بوده که نه اهل درک فضایل بوده‌اند و نه معتمد؛ ظاهرینانی که به دنبال بهانه‌ای بوده‌اند تا کلام را به دلخواه خود تفسیر کنند و گوینده‌اش را از سر حسادت دچار مشکل کنند:

صد

ای دریغا، رهزنان بنشسته‌اند

گره زیر زبانم بسته‌اند

بس گران بندی‌ست

پای بسته چون رود خوش راهوار؟

این، معدور دار

(همان، دفتر ۴، ب ۳۴۹ – ۳۵۰)

چون که زاغان خیمه بر بهمن زند

بلبلان پنهان شوند و تن زند

(همان، دفتر ۲، ب ۴۰)

مولانا به نبود آزادی بیان و سکوت عاقلان در زیر سلطه جاها لان این گونه اعتراض

می‌کند:



احمقان سرور شده‌ستند و ز بیم

عاقلان سرها کشیده در گلیم

(همان، دفتر 4، ب 1452)

همچنین در قالب طنز، کنایه، نماد و گاهی با بیان صریح اعتراض خود را به نبودِ

آزادی نشان می‌دهد:

بهر خرگیری برآوردن دست

جد جد تمیز هم برخاسته است

چون که بی تمیزیان مان سرورند

صاحب خر را به جای خر برند

(همان، دفتر 5، ب 2544 - 2545)

گاهی بیان نکردن مطلبی و خودسازی مولانا ناشی از ترس او از کوتاهی‌بینی و

کج فهمی مخاطب است. مولانا نگران فهم ناقص عوام است که سخن او را آن‌گونه که

باید، درک نکنند:

لیک می‌ترسم ز افهام

شرح می‌خواهد بیان این سخن

کهن

صد خیال بد

فهم‌های کوتاه نظر

درآرد در فکر

(همان، دفتر 1، ب 2761 - 2762)

2 - 2. آزادی در نگرش اومانیست‌ها

۲-۲-۱. کلیسا و آزادی

ریشه‌های آزادی در تفکر اومانیستی را در دوران افول کلیسا و ظهور رنسانس می‌یابیم. ویژگی اصلی قرون‌وسطی نبود آزادی فردی است؛ هرکسی در نقش اجتماعی خود زنجیر شده بود و نمی‌توانست از طبقه اجتماعی یا حتی شهر یا کشوری به شهر یا کشور دیگر نقل مکان کند. حیات شخصی، اقتصادی و اجتماعی فرد در سلطه قواعد و تکالیف معین شده از سوی کلیسا بود (فروم، 1395: 60). با شروع رنسانس و در ادامه جنبش پروتستانیسم سلطه کلیسا کم‌رنگ شد و انسان‌ها فارغ از سلطه کلیسا به حقوق فردی خود واقف شدند. لوتر^x اعتقاد داشت ارباب کلیسا سدی میان خدا و انسان‌اند. او از مردم خواست موانع را کنار بزنند و اجازه ندهند کلیسا مانع برقراری رابطه خدا و بندگانش شود، میراث مسیحیت قرون‌وسطایی را فراموش کنند و انسان‌ها را به‌سمت آزادی در فکر و ایمان فراخواند (بریتون، 1390: 151).

او مانیسم از دل چنین جریانی سر برآورد و شکل گرفت. اومانیست‌ها خواستار آموزش‌های جدید و آزادی در امر آموزش، فارغ از تعلیمات کلیسا و آزادی‌های فردی، برای همه شدند. آنان آزادی تفکر و پرهیز از تقلید طوطی‌وار از گذشتگان را می‌خواستند.

اصلی‌ترین دغدغه اومانیست‌ها بازگرداندن آزادی به انسان بود. آنان می‌گفتند انسان آزاد آفریده شده است و کسی یا نهادی حق ندارد حتی با عنایین مقدس او را مجبور کند. آنان ارزش انسان را به داشتن تعقل و آزادی و او را محور همه امور می‌دانستند. آزادی از نظر اومانیست‌ها نتیجه تلاش انسان در طبیعت و جامعه است.



پروتستانیسم و سرمایه‌داری با اعطای آزادی روحانی، ذهنی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی طبقهٔ متوسط را از مضيق نظام اجتماعی سنتی نجات داد. لوتر قائل به آزادی آدمی در مسائل دینی بود. او اعتبار را از کلیسا گرفت و به فرد داد. سرمایه‌داری به انسان آزادی اقتصادی داد و جایگاه مراجع دین و اقتصاد بهم ریخت. در غرب، از رنسانس تا به امروز، بیشترین مؤلفه‌ای که بر آن تأکید شده، آزادی است. ژان پل سارتر انسان را با آزادی معرفی می‌کند. نیچه اعتقاد داشت مسیحیت انسان را له کرده است و انسان برای بدل شدن به فرالسان و رفتن به فراسوی نیک و بد باید خدا، اخلاق و ارزش‌ها را کنار بگذارد (موریس، ۱۳۷۹: ۱۶). اگزیستانسیالیست‌ها می‌گویند انسان آزاد است هر طور که می‌خواهد به خواست خویش برسد و چیزی نباید او را محدود کند. آزادی برای انسان مسئولیت به همراه دارد تا حرکت کند و بهترین‌ها را برگزیند. اگزیستانسیالیسم دربی آن بود تا انسان حقیر شده زیر چرخ مذهب و فئودالیسم را به جایگاه والايش برگرداند. از نظر این مکتب، وجود انسان کامل از هر جبری آزاد است. درواقع ملاک اساسی انسانیت در این مکتب، آزادی است (سارتر، ۱۳۸۱: ۲۳).

۲ - ۲ - آزاد بودن یا نبودن

آیزایا برلین، اسپینوزا^{xii}، راجرز^{xiii} و بسیاری از پژوهشگران دربارهٔ آزادی سخن گفته‌اند. روسو، جان لاک و جان استوارت میل مدافعان شدید آزادی‌اند. جان لاک معتقد است اگر از آزادی بگذریم بقا و هستی خود را ازدست داده‌ایم. اما کسانی چون ماکیاولی^{xiv} نیز هستند که مردم را وحوش درنده می‌دانند، زور را تجویز می‌کنند و آن را مقدم بر همه‌چیز می‌دانند. هابز نیز مردم را درنده‌صفتانی می‌داند که از ترس دریده -

شن به دولت پناه می‌آورند و به خاطر امنیت اجتماعی از آزادی خود صرف نظر کرده‌اند. داروین بحث تنابع بقا را مطرح و مارکس^{xii} دیکتاتوری را برای رسیدن به عدالت توده‌ها توجیه می‌کند. آیازایا برلین می‌گوید: «چون آزادی با سایر ارزش‌های ما تعارض دارد، باید در مواردی آن را محدود کرد تا به سایر ارزش‌ها آسیبی وارد نکند. از نظر برلین، باید حداقلی از آزادی انتخاب برای فرد باقی بماند» (بشیریه، 1376: 110).

در کل عموم اولمپیست‌ها بر آزادی‌های فردی، مدنی و اندیشه تأکید دارند و انسان را آزاد مطلق می‌دانند. آنان موانع آزادی را محکوم می‌کنند و می‌گویند چیزی به نام دین، اخلاق، عرف و مذهب نباید آزادی انسان را محدودش کند. نگاه اولمپیست‌ها بیشتر به جنبه بیرونی آزادی است.

2 - 2 - 3. شباهت نگرش‌ها به آزادی

با وجود اختلافات اساسی بین دیدگاه مولانا و اولمپیست‌ها درباره آزادی در بعضی موارد اشتراکاتی هم به چشم می‌خورد. نگرش مولوی به آزادی با نگرش برخی از متفکران غرب همسوست. مولوی و همه مکاتب به آزادی انسان معتقدند؛ اما در شکل رسیدن به آن و نوع آن گاهی هم عقیده و گاهی مخالفاند. در باور مولانا، آزادی موجب تعالی روح آدمی است و او را به مقام خلیفگی می‌رساند. شماری از متفکران غرب، از جمله اسپینوزا، به این وجه آزادی عنایت داشته‌اند:

سعادت و آزادی بشری عبارت است از عشق پایدار و سرمدی به خدا و عشق خدا به انسان‌ها. این سعادت پاداش نیست؛ بلکه خود فضیلت است. جلوگیری از شهوت



موجب این نمی‌شود که ما از سعادت لذت ببریم بلکه لذت از سعادت است که ما را قادر به جلوگیری از شهوات می‌کند (اسپینوزا، 1376: 322).

این همان نظر مولوی است که می‌گوید آزادی یعنی اینکه انسان فقط به خدا محبت ورزد و آعمالش مطابق خواسته حق شود تا اراده او با اراده الهی یکی شود. مولوی می‌گوید انسان اگر از تعلقات رهایی یابد، درواقع سلطان وجود خویش است. لازمه دارا بودن آزادی، داشتن اراده برای انجام کار است؛ زیرا عمل از روی اراده و اختیار انسان دارای معرفت و قدرت اراده صادر می‌شود. در غیر این صورت، پاداش معنایی نخواهد داشت. از نظر یاسپرس^{xv}، «آزادی دلانی است که آدمی را به سطح اگزیستانس و سپس امر متعالی رهنمون می‌سازد. خود آزادی و درک عمیق معنای آزادی و اختیار راهنمای انسان به سوی امر متعالی است» (مصلح، 1394: 129). او می‌گوید آزادی و اختیار جهش اولیه انسان است که بدان وسیله خود را می‌سازد و از قید دنیا رها می‌کند و وجود اختیار را امری بدیهی می‌داند که نه اثبات‌شدنی و نه انکارکردنی است؛ بلکه فقط از طریق وجود درک می‌شود؛ همان چیزی که مولوی از اختیار درنظر دارد:

زاری ما شد دلیل اضطرار

خجلت ما شد دلیل اختیار

(مولوی، 1393: دفتر 1، ب 618)

مولانا اساس کرامت انسان را اختیار می‌داند:

نیم زنبور

زانکه کرمنا شد آدم ز اختیار

عسل شد نیم مار

(همان، دفتر 3، ب 3291)

این سخن کالون^{xvi} درباره تعلق نداشتن انسان به خویش و فنا شدن اراده او در اراده خداوند عین سخن مولاناست:

ما از آن خود نیستیم. بنابراین، چه در افکار و چه در افعالمان، نباید غلبه با اراده و عقلمان باشد. ما از آن خود نیستیم. بنابراین مگذار هدفمان جستوجوی آنچه ممکن است به حکم تن مصلحتمان باشد قرار گیرد. ما از آن خداییم. بنابراین بگذار درجهت او زندگی کنیم و بمیریم (فروم، 1395: 102).

دیدگاه لوتر نیز که اعتقاد داشت انسان وقتی تسليم محض اراده خداوند باشد مش مول رحم او

می‌شود و شرط رهایی را تسليم محض می‌دانست، عین دیدگاه مولاناست.

2 - 2 - 4. آزادی مشروط

بسیاری از اومانیست‌ها، از جمله یاسپرس به آزادی مشروط و محدود به سرنوشت اعتقاد دارند که با اندیشه مولوی یکسان است. البته آزادی محدود به سرنوشت جبر را تأیید نمی‌کند. آزادی در مفهوم حقیقی خود صرفاً به معنای رهایی از قیدوبندهای بیرونی نیست؛ بلکه به معنای آزادی از قیدوبندهای درونی هم هست. قدرت مادی بشر را از بندھای بیرونی رهایی می‌بخشد؛ اما آزادگی را بهارغان نمی‌آورد؛ زیرا آزادی وقتی معنا پیدا می‌کند که همه بندها از میان برداشته شوند. در دیدگاه مولانا، آزادگی شرط آزادی است. دیدگاه برلین نیز که از آزادی مثبت و منفی سخن می‌گوید، بسیار به دیدگاه مولانا نزدیک است. چنان‌که پیش‌تر در مقدمه اشاره کردیم، کسانی همچون ولتر،



موریس کرنستون و روسو تا جایی به آزادی انسان اعتقاد دارند که اخلاق و قانون را زیر پا نگذارد. کانت اعتقاد دارد انسان، به مثابه موجودی عاقل، در صورتی آزاد است که به آزادی دیگران احترام بگذارد. در باور مولانا نیز، آزادی آدمی نباید او را از انسان بودن دور و اخلاق و قانون الهی را خدشیده دار کند که اگر چنین اتفاقی بیفتاد، اختیار و آزادی از انسان سلب می شود و او را به برگی نفس می کشاند. هر دو جریان قانون را محدود کننده آزادی های منفی و سرکش می دانند؛ یکی قانون بشری را و دیگری قانون الهی را.

۶ - ۲ - ۵. آزادی اندیشه

مولانا به اندیشه و اندیشیدن توصیه ای ویژه دارد و وجه تمایز انسان با سایر مخلوقات را در اندیشیدن می داند:

ای برادر، تو همه اندیشه ای

ما بقی تو استخوان و ریشه ای

ور بود

گر گل است اندیشه تو گلشنی

خاری تو هیمه گلخنی

(مولوی، 1393: دفتر 2، ب 277 - 278)

فکر را ای جان به جای شخص دان

زانکه شخص از فکر دارد قدر و جان

(همان، دفتر 5، ب 3677)

مولانا اساس انسان را فکر و اندیشه می داند؛ اما فکری که راهگشا باشد:

راه

فکر آن باشد که بگشاید رهی

آن باشد که پیش آید شهی

(همان، دفتر 2، ب 3207)

در باور کانت، دکارت، راجرز، اسپینوزا و..., انسان با اندیشیدن و تفاوت اندیشه‌ها معنا می‌یابد. بیشترین مبارزات اومنیست‌ها برای آزادی اندیشه بوده است. مولانا و اومنیست‌ها به نبود آزادی اندیشه و بیان که حاکمان مستبد بر جامعه تحملی می‌کنند، معرض‌اند. در بخش‌های پیشین به ابیاتی از مولانا در این مقوله اشاره کردیم.

2 - 2 - 6. آزاداندیشی دینی

قرون‌وسطی مملو از جزم‌اندیشی ارباب کلیساست. دور شدن جامعه غرب از دین ریشه در سخت‌گیری‌های مذهبی و نبود قرائت‌های متفاوت با کلیسا دارد. آزادی مذهبی که پس از قرون‌وسطی و پروتستانیسم به وجود آمد، درپی خستگی از بحث و جدل سال‌هاست. در آغاز جنبش اومنیسم کسانی چون شایتون و کاسیتون به دفاع از مدارای مذهبی برخاستند.

لوتر اعتقاد داشت پاپ و کشیش‌ها سدی میان خداوند و انسان‌اند. او می‌گفت مسئولیت دینی فرد به مثابه تجربه‌ای ذهنی با خود اوست، نه با مراجع قدرت و کلیسا. تعالیم لوتر سرچشمۀ آزادی‌های سیاسی و روحانی بود. اومنیست‌ها به ظواهر دین بی‌توجه بودند. جان لاک تقيید به ظواهر دین را تنها عامل رسیدن به رستگاری نمی‌دانست؛ بلکه می‌گفت تعدد ادیان مانع برای رسیدن به غایت نیست. او تساهل دربرابر ظواهر دین را در تقبل و تحقق کثرت‌گرایی می‌دانست (садاژ اندرون، 1382: 24).



مولانا نیز به واسطه شخصیت عارفانه و افق گسترده بینش، جغرافیای قونیه که ادیان زیادی را در خود داشت و جنگ‌های مذهبی و صلیبی‌ای که شاهد آن‌ها و پیامدهایش بود، منادی آزاداندیشی و تساهل مذهبی است:

سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون‌آشامی است

(مولوی، 1393: دفتر ۳، ب ۱۲۹۷)

مولانا اختلاف دیدگاه‌ها را جنگ هفتادو دو ملت و ناشی از ندیدن حقیقت می‌داند. او با ذکر تمثیل فیل و فیل‌شناسی انسان‌ها، علت اختلاف را دیدگاه آنان و نبودن شمع هدایت بر می‌شمارد:

از نظرگاه است ای مغز وجود

اختلاف مؤمن و گبر و جهود

(همان، ب ۱۲۵۸)

مولانا هیچ فهمی را کامل و هیچ فهمی را کاملاً خالی از حقیقت نمی‌داند:
نه همه شب‌ها بود قدر ای جوان

نه همه شب‌ها بود خالی از آن

(همان، ب ۲۹۳۶)

او تعدد مذاهب را دلیل بر وجود حقیقتی واحد و گوهر ادیان را یکی می‌داند:
صد کتاب ار هست جز یک باب نیست صد جهت را
قصد جز محراب نیست

(همان، دفتر ۶، ب ۳۶۶۷)

2 - 3. تفاوت نگرش‌ها درباره آزادی

2 - 3 - 1. مفهوم آزادی

اساسی‌ترین تفاوت نگرش مولانا و اومنیست‌ها به آزادی در مفهوم است. از دیدگاه مولانا، آزادی یعنی آزادی از هواي نفس که درنهایت به بندگی ختم می‌شود؛ درحالی که از نگاه عموم اومنیست‌ها، آزادی بهمعنای رها شدن و آزادی مطلق انسان است. چنین آزادی‌ای را باید اخلاق، دین و انسانی دیگر محدود کند؛ درحالی که در تفکر مولانا این نوع آزادی مایه گمراهی است. اومنیست‌ها می‌گویند انسان با تکیه بر عقل جهان خویش را می‌سازد؛ اما مولانا اعتقاد دارد انسان در سایه عنایت خداوند و راهنمایی پیامبران و اولیا به سعادت می‌رسد. از این‌رو انسان منظور مولانا رهای مطلق نیست؛ چون رهایی ممکن است او را به گمراهی بکشاند.

2 - 3 - 2. دین و آزادی

در تفاوت نگرش مولانا و اومنیست‌ها نخستین نکته نوع نگاه این دو جریان به جایگاه انسان است. مولوی تفکر خدامحور دارد؛ درحالی که اومنیست تفکر انسان‌محور دارند. در این تفکر، خداوند یا کاملاً نفی می‌شود یا در سرنوشت بشر دخالتی ندارد. در ریشه‌یابی مفهوم آزادی فراموش نکنیم که در غرب، تا قرن شانزدهم، عقل و آزادی در زندان کلیسا محبوس بودند. لذا متفکران در جست‌وجوی آزادی و حرمت نهادن بر عقل از بیرون دین متوجه مفهوم آزادی شدند؛ یعنی درحقیقت تأکید بر عقل و آزادی طغیانی علیه دین کلیسا بود که پایه‌های تفکر اومنیستی و لیبرالیسم را بنا



نهاد. اما در تفکر مولانا عقل و آزادی مفهومی خارج از دین یا علیه دین نیست؛ بلکه مفهومی است در سایهٔ معارف دینی.

آزادی منظور مولانا در پرتو عبودیت به دست می‌آید. کسانی که از مشعل هدایت دورند، در به دست آوردن آزادی عاجزند. در نگرش اومانیستی، انسان خود باید تأمین‌کنندهٔ آزادی‌اش باشد؛ پس خودش مسیر آزادی را هموار می‌کند. مولوی آزادی حقیقی را در رهایی از تعلقات و فنای بنده در وجود حضرت حق می‌داند؛ اما اومنیست‌ها می‌گویند:

فاعل، قوهٔ اندیشهٔ انسان و غایت نیز قوهٔ دراکهٔ آدمی است و خداوند فقط نقش وسیلهٔ را دارد و، به بیانی دیگر، هدف فاعلی و هدف غایبی، هر دو، انسان است و خداوند صرفاً جایگاه علتِ اعدادی شناخت و آگاهی را به خود اختصاص داده است (حسنی، 1392: 137).

اومنیست‌ها می‌گویند انسان باید آزادی را در طبیعت و در جامعهٔ تجربه کند و برای ساختن جهانی نو به آزادی مطلق نیاز دارد؛ آزادی‌ای که محصول تلاش انسان است نه قدرتی ماورائی. مولوی می‌گوید انسان درحالی که خود را دارای عقل و به‌تبع آن برخوردار از اندیشه و تدبیر می‌داند، چه بسا آن تدبیر و اندیشهٔ آزاد او را در راهی ببرد که بر وی مقدر است. برای همین، او تمثیل پرنده‌ای را می‌آورد که درحال پرواز هم قدرت پریدن و هم نیروی دید و هم تشخیص دام و دانه را دارد، اما باز هم گرفتار می‌شود:

نیست خود از مرغ پرآن این عجب که نبینند دام و افتاد در عطب

این عجب که دام بیند هم و تد
گر بخواهد ور نخواهد می‌فتند
چشم باز و گوش باز و دام پیش
سوی دامی می‌پرد با پر خویش
(مولوی، 1393: دفتر 3، 1647 - 1649)

او مانیست‌ها نظری خلاف نظر مولوی دارند.

در قرون‌وسطی این نگرش القا شد که هم امور مادی و هم معنوی برگرفته از نظمی است
که انسان جزء آن است و بزرگان روحانی مفسران و نگهبانان آن نظم هستند؛ اما
براساس دیدگاه او مانیستی، انسان به‌گونه مستقل قادر به طراحی محیط و حیات خویش
است (حسنی، 1392: 134).

آنان نقش حاکمیت خدا را نمی‌پذیرند و می‌گویند انسان خود تعیین‌کننده
سرنوشتش است و اراده او این امکان را برایش فراهم می‌کند.
از نظر مولوی، دعوت انبیا دعوت به زندگی جاودان و رستن از جهان فانی است.
تعريف او از آزادی مطابق معانی معنوی و عرفانی است. او مانیست‌ها اعتقاد دارند انسان
خودش می‌تواند طبیعت و موقعیت خود را برگزیند یا آن را هرگونه که خواست شکل
دهد.

او مانیست‌ها عقیده دارند ادیان الهی غراییز انسان را پایمال کرده و آزادی را نادیده
گرفته‌اند. آزادی منظور او مانیست‌ها آزادی بیرونی است که از طریق طبیعت و فعالیت
بشر به دست می‌آید. آزادی منظور مولوی آزادی درونی است که از طریق تزکیه و
دوری از تعلقات میسر می‌شود.



آزادی یعنی تحقق کامل قوای فرد و توانایی برای خودانگیختگی و فعال زیستن. از نظر او، آزادی نهایی زمانی محقق می‌شود که خود فرد و رشد و سعادت او هدف اصلی جامعه باشد و انسان تابع قدرتی بالاتر از خود نباشد (فروم، 1395: 28).

نگرش مولوی به آزادی عکس نظر فروم است. مولوی آزادی نهایی را در فنای اختیار انسان در جباریت حق می‌داند؛ درحالی که از نظر فروم و اومانیست‌ها، انسان بدون اتكای به قدرت ماورائی و با تکیه بر فعالیت خود در طبیعت به آزادی می‌رسد. البته فروم آزادی زیاد را برای انسان جایز نمی‌داند و آن را باعث تنهایی و سردرگمی می‌بیند که با نظر مولوی یکسان است. مولوی هم از آزادی زیاد انسان شکایت می‌کند و آن را عامل جدایی انسان از حق می‌داند؛ اما در اصل آزادی و شیوه حصول آن با هم تفاوت دارد.

۳ - ۳. حدود آزادی

در تفکر دینی بر مبنای خدامحوری، آزادی به دو نوع درونی و بیرونی تقسیم می‌شود. اومانیست‌ها که تفکرشنان بر مبنای محوریت انسان است، آزادی را منع دخالت در کارهای دیگران می‌دانند. در تفکر دینی، آزادی محدود به حدود الهی است؛ ولی در تفکر اومانیستی، صرفاً حدود اجتماع مطرح می‌شود و حدود آزادی تراحم نداشتن با آزادی دیگران است. برخلاف مولوی که انسان را از دو ساحت بررسی می‌کند، اومانیست‌ها انسان را از منظر جسمانی و تمایلات مادی او در نظر دارند و همهٔ تلاش آنان برای تحقق آزادی مادی انسان است. در بینش اومانیستی، انسان می‌تواند حدود دینی را نادیده بگیرد و در همین دنیا به سعادت نائل شود؛ چون انسان منبع و محور ارزش‌هاست. ولی در نگرش مولوی،

هستی موجودات از آن خداست و همه انسان‌ها برای رسیدن به آزادی باید در حق فانی شوند و حاکمیت او را پذیرند. آزادی منظور مولانا بیشتر نگاه آنجهانی دارد و آزادی منظور اومانیست‌ها نگاه این جهانی:

آن که او مغلوب اندر لطف ماست

نیست مضطرب بلکه مختار ولاست

منتهای اختیار آن است خود

کاختیارش گردد اینجا مفتقد

اختیاری را نبودی چاشنی

گر نگشته آخر او محو از منی

(مولوی، 1393: دفتر 4، ب 401 – 403)

3. نتیجه‌گیری

با بررسی مفهوم آزادی از نظر اومانیست‌ها و مولوی درمی‌یابیم که هر دو برای انسان قائل به آزادی‌اند. مولوی آزادی را در ترک هوی و تعلقات دنیوی می‌داند؛ در حالی که اومانیست‌ها آزادی را برای انسان بدون حدومرز می‌انگارند. مولوی آزادی درونی و بندگی انسان را بهترین نوع آزادی می‌داند. تعریف او از آزادی بیشتر مطابق معانی معنوی و عرفانی است. آزادی و اختیار منظور اومانیست‌ها به گونه‌ای است که براساس آن، انسان می‌تواند، برخلاف موجودات دیگر، طبیعت و موقعیت خود را برگزیند یا آن را شکل دهد. مولوی برای رهایی از تعلقات دنیایی که شرط اصلی آزادی انسان است، دو راه را پیش روی انسان می‌گذارد: یکی تلاش فردی برای کسب فضایل و معارف



الهی و دوم انتخاب پیری فرزانه که انسان را به سرمنزل مقصود برساند. نگرش مولوی درباره آزادی با نگرش برخی از متفکران همسو است. تفکر اسپینوزا، یاسپرس، کالون، لوتر و برلین درباره اختیار و آزادی با نظرگاه مولوی تاحدودی منطبق است. اسپینوزا برای اثبات اختیار از وجود آدمی کمک می‌گیرد و عقیده دارد اختیار نه اثبات شدنی و نه انکار شدنی است؛ بلکه باید از طریق وجود به آن رسید. این همان سخن مولوی است:

اختیاری هست ما را بی‌گمان

حس را منکر نتانی شد عیان

(همان، دفتر ۵، ب ۲۹۶۷)

اومنیست‌ها مذهب و قوانین سخت‌گیرانه کلیسا را مانع برای رشد و تعالی و حتی آزادی انسان می‌دانند؛ اما مولوی آزادی نهایی را در گرو هدایت پیامبران و رسیدن به محبوب حقیقی می‌داند که محقق نمی‌شود مگر با ترك تعلقات. اومنیست‌ها از آزادی بیان، فردی، سیاسی، مدنی و آزادی اجتماعی بدون حضور خدا و نهاد دین سخن می‌گویند؛ درحالی که مولانا بدون نگرش دینی به این مقولات اعتقادی ندارد و حضور خداوند را در لحظه لحظه انسان جاری می‌داند.

پی‌نوشت‌ها

1. Hobbes
2. John Locke
3. Voltaire
4. Maurice Cranston
5. Isaiah Berlin
6. Kant
7. Jean-Jacques Rousseau
8. Stuart Mill
9. Erich Fromm
10. Luther
11. Spinoza
12. Rogers
13. Machiavelli
14. Marx
15. Yaspers
16. Calvin

منابع

- قرآن کریم
- اسپینوزا، باروخ (1376). اخلاق. ترجمه محسن جهانگیری. نشر مرکز.
- برلین، آیازیا (1383). چهار مقاله درباره آزادی. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.
- بریتون، کلنس کرین (1390). شکل‌گیری افکار مدرن. ترجمه الهه هاشمی حائری. تهران: نشر علم.
- بشیریه، حسین. (1376). لیبرالیسم و محافظه‌کاری. تهران: نشر نی.
- بهنامفر، محمد (1392). وحی دل مولانا. چ 2. مشهد: بهنشر.



- حجتی، هما (1378). «حریت و آزادی در مثنوی». *مجله دانشکده علوم انسانی* تهران.
- ش 151. صص 205 - 221
- حسni، سیدعلی (1392). «نقد و بررسی اومانیسم جدید». *معرفت فلسفی*. س 10.
- ش 3. صص 115 - 144
- رحیم‌نژاد، سلیم (1364). حدود آزادی انسان از دیدگاه مولوی. تهران: طهوری.
- روحانی، رضا (1384الف). «آزادی و تصوف». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*.
- دانشگاه تبریز. س 48. ش 197. صص 127 - 151
- _____ (1384ب). «مولوی و آزادی، مفهوم آزادی و موانع و راههای رسیدن به آن در مثنوی». *مطالعات عرفانی*. ش 1. صص 114 - 113.
- روزنثال، فرانس (1379). مفهوم آزادی از دیدگاه مسلمانان. ترجمه منصور میراحمدی.
- قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (1368). *سرّ نی*. تهران: علمی.
- ساداژ اندرون، ژولی (1382). *تساهم در تاریخ اندیشه غرب*. ترجمه عباس باقری. چ 2. تهران: نشر نی.
- سارتر، ژان پل (1381). *اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر*. ترجمه مصطفی رحیمی. تهران: نیلوفر.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (1382). *تنکرہ الاولیا*. ویرایش پروین قائمی. چ 2. تهران: نشر پیمان.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (1386). *شرح مثنوی شریف*. چ 12. تهران: زوار.
- فروم، اریک (1395). *گریز از آزادی*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. چ 11. تهران: مروارید.

- فروهر، نصرت‌الله (1386). «مولانا در گیرودار جبر و اختیار». *فرهنگ ویژه‌نامه مولوی*.
- ش 63 و 64. صص 495 - 518
- قشیری، ابوالقاسم (1376). رساله قشیریه. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.
- کاپلستون، فردیک (1375). *تاریخ فلسفه*. گروه مترجمان. تهران: علمی و فرهنگی.
- کاتوزیان، ناصر (1378). *فلسفه حقوق*. ج 1. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محرومی، رامین (1388). «نقد آزادی اراده انسان در مثنوی». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*.
- س 6. ش 25. صص 55 - 139.
- محسنی، فریده و همکاران (1395). «تحلیل محتوایی مثنوی بر اساس شاخص‌های جبر و اختیار». *پژوهش در نظام آموزشی*. ش 35. صص 118 - 149.
- مشکات، محمد و فاضلی (1393). «بررسی انتقادی مفهوم ازادی از نظر برلین».
- غرب‌شناسی بنیادین. س 5. ش 2. صص 105 - 133.
- مصلح، علی‌اصغر (1394). *تعریری از فلسفه‌های اگزیستانس*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- موریس، کرنستون (1379). *تحلیل نوین از آزادی*. ترجمه جلال‌الدین اعلم. تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین (1393). *مثنوی معنوی*. کریم زمانی. چ 18. نشر اطلاعات.
- میل، جان استورات (1363). رساله‌ای درباره آزادی. ترجمه جواد شیخ‌الاسلام. تهران: علمی و فرهنگی.

محمد بهنامفر و همکار

بررسی تطبیقی مفهوم آزادی در اندیشه مولانا و مکتب او مانیسم

